

Original Article

Institutional Foundations of Development

Mohammadgholi Yousefi¹

Received:2020/05/13

Revised: 2020/06/23

Accepted:2020/09/05

Abstract

Development is a cultural evolutionary process, which is neither natural nor artificial, neither genetically transmitted nor rationally designed. These changes, however, are spontaneous, gradual, synergic and inexorable. They are self-generating and have their own course of action. They are neither exogenously determined nor mechanically moved. Successful institutions, though they serve human purposes, are not deliberately designed but are developed through an evolutionary process. Thus, development is an evolutionary spontaneous process, emerges in an open and free environment. Any attempt to engineer these changes mechanically, however, would divert development process from its evolutionary path.

Keywords:Evolutionary Rationality, Constructivist Rationality, Cultural Evolution, Spontaneous Order, Institutions and Development

JEL Classification: B520, B530, B590

1. Professor of Economics, Allameh Tabatabae'i University,
E-mail: mohammadgholi.yousefi@gmail.com

بنیان‌های نهادی توسعه^۱

محمدقلی یوسفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۴

تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵

چکیده

توسعه یک فرایند تکامل فرهنگی است که نه طبیعی است و نه مصنوعی، نه به صورت ژنتیک منتقل می‌شود و نه می‌توان آن را به صورت عقلایی طراحی نمود؛ اما این تغییرات خودانگیخته، تدریجی، برهم فزاینده و اجتناب-ناپذیر هستند. آنها خودجوش بوده و نیروی حرکتی خود را دارند. این تحولات، نه به صورت برونزا تعیین می‌شوند و نه تحت تأثیر نیروی خارجی به صورت مکانیکی حرکت می‌کنند؛ اگرچه نهادهای موفق در خدمت مقاصد انسانی هستند، اما به صورت عمدی طراحی شده نیستند، بلکه یک فرایند تکاملی خودانگیخته‌اند. بنابراین، توسعه یک فرایند تکاملی خودانگیخته است که در یک محیط باز و آزاد تحقق پیدا می‌کند و در نتیجه، هر تلاشی جهت مهندسی کردن این تحولات به صورت مکانیکی، توسعه را از مسیر تکاملی خود منحرف می‌سازد.

واژگان کلیدی: عقلانیت تکاملی، عقلانیت ساخت‌گرایی، تکامل فرهنگی،

نظم خودانگیخته، توسعه

طبقه‌بندی *JEL* B520, B530, B590

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/EDP.2020.31383.1240

۲. استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)؛ mohammadgholi.yousefi@gmail.com

«هرجایی که ... نهادها از فعالیت‌های خودانگیخته افراد آزاد شکل بگیرند، آنها آزادی و پیشرفت را تضمین می‌کنند و هر جا که از قدرت دولت ناشی شده باشند، آنها محدودیت و نه آزادی، فساد و نه حکومت قانون و افول اقتصادی و نه کارایی و برابری را به ارمغان می‌آورند.» (وکلا^۱، ۱۹۹۸: پیشگفتار)

۱. مقدمه

بر اساس تجربه تاریخی و عملی کشورهای توسعه یافته، می‌توان توسعه را مجموعه تفکیک ناپذیری از آزادی، رفاه، گسترش فرصت‌ها و انتخاب‌ها و برقراری اصول حقوق بشر در جامعه مدنی تعریف کرد (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۸؛ نورث^۲، ۱۹۹۴). کشورهایی که به این جایگاه رسیدند، از مسیر هموار و راحت یا از قبل طراحی و برنامه‌ریزی شده، به چنین جایگاهی دست نیافتند و در مسیر تکاملی خود، آزمون و خطاهای بسیاری پشت سر گذاشتند. کشورهای زیادی نیز هستند که به‌رغم تلاش زیاد و صرف منابع و انرژی فراوان، نتوانستند بر مشکلات توسعه نیافتگی خود غلبه کنند. بنابراین سؤالی که مطرح می‌شود، این است که چه عواملی بر فرایند توسعه کشورها اثر می‌گذارد و چرا برخی توانستند به جایگاهی دست یابند که امروزه، توسعه یافته تلقی می‌شوند و کشورهای بسیاری همچنان درگیر مشکلات توسعه نیافتگی خود هستند؟

بدون شک، پاسخ را باید در نهادها جستجو کرد. تجربه کشورهای توسعه یافته، نشان می‌دهد که نهادها، بنیان‌ها و بسترهای توسعه آنها را تشکیل می‌دهد (کامونز^۳، ۱۹۲۴؛ ۱۹۳۱؛ ۱۹۳۴؛ ویبلن^۴؛ ۱۸۹۹a و ۱۸۹۹b؛ پلاتو^۵، ۲۰۰۰؛ هاجسون^۶، ۲۰۰۲؛ هایک^۷، ۱۹۷۸ و ۱۹۹۲ و ۱۹۹۸؛ کاسپر و استپریت^۸، ۱۹۹۸؛ نورث و تامس^۹، ۱۹۷۳ و نورث، ۱۹۹۴).

این نهادها هستند که فرصت‌ها، انگیزه‌ها، ریسک‌ها، محدودیت‌ها و سیاست‌ها را تعیین می‌کنند و موجب تفاوت عملکرد کشورها می‌گردند (یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۳ و ۱۴ و ۱۳۹۲: ۱۲۹-۱۰۵). اما نهادها چه هستند و چگونه بر فرایند توسعه اثر می‌گذارند؟ اگرچه رویکردهای متفاوتی در این زمینه وجود دارد که در زیر مورد ارزیابی قرار می‌گیرند اما در این مقاله، سعی می‌شود با پیوند زدن نکات مشترک و بهره‌گیری از نظریات میسز^{۱۰} و هایک^{۱۱} از مکتب

-
1. Vaclav
 2. North
 3. Commons
 4. Veblen
 5. Platteu
 6. Hodgson
 7. Hayek
 8. Kasper & Streit
 9. North & Thoms
 10. Mises
 11. Hayek

اتریشی^۱، کامونز^۲ و وبلن^۳ و نورث^۴ از مکتب نهادگرایی^۵ و نظریات کانمن^۶ و تورسکی^۷، اسمیت^۸ و تیلر^۹ از مکتب رفتاری^{۱۰}، یک رویکرد تکاملی از بنیان‌های نهادی توسعه ارائه گردد. با این هدف، بعد از مقدمه در بخش دوم مقاله، رابطه نهادها و توسعه تشریح می‌گردد. چگونگی تحول در نهادها، موضوع مهم مقاله است که در بخش سوم ارائه می‌شود. در بخش چهارم، اهمیت نهادهای تکاملی در فرایند توسعه، تحلیل، و در بخش پنجم و آخر، نتیجه بحث ارائه می‌گردد.

۲. نهادها و توسعه

توسعه فرایندی تدریجی، اختیاری، خودانگیخته و مبتنی بر بنیان‌های نهادی تکاملی است (نک. یوسفی، ۱۳۹۲). در حقیقت، توسعه چند بعدی است که در برگیرنده توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه سیاسی، توسعه حقوقی، قضایی و قانونی است. اینها بر هم اثر می‌گذارند. آنها به هم بافته و تنیده شده‌اند. توسعه یکی، می‌تواند بر دیگری اثر بگذارد؛ درست همان‌گونه که محدودیت یکی، محدودیت دیگری را به دنبال دارد (نک. یوسفی، ۱۳۸۸). شومپیتر^{۱۱}، توسعه را فرایند تکاملی تعریف می‌کند و می‌نویسد:

"هر فرایند عینی توسعه در نهایت، مبتنی بر تحولات توسعه‌ای ما قبل خود است ... هر فرایند توسعه، پیش زمینه توسعه بعدی را فراهم می‌کند و از این طریق، شکل مرحله بعدی تغییر می‌کند و مسائل متفاوت از چیزی خواهند بود که اگر [هر کشوری] مجبور می‌شد که شرایط توسعه خود را ایجاد نماید" (شومپیتر^{۱۲} ۱۹۳۴: ۶۴).

تجربه کشورهای توسعه یافته، نشان می‌دهد که نهادهای جامعه آزاد سرمایه داری مانند آزادی فردی، مالکیت خصوصی، حکومت قانون، و دیگر نهادهای جامعه مدنی، بستر ساز فرایند تکاملی توسعه و پیشرفت بوده اند (نک: یوسفی، ۱۳۹۲).

-
1. Austrian Economics
 2. Commons
 3. Veblen
 4. North
 5. Institutional Economics
 6. Kahnemann
 7. Tveresky
 8. Smith
 9. Thaler
 10. Behavioural Economics
 11. Schumpeter
 12. Schumpeter

۱-۲. تعریف نهادها

کامونز^۱ (۱۹۳۱: ۶۵۰-۶۴۹)، نهاد را "اقدام جمعی جهت کنترل، آزادسازی و گسترش اقدام فردی تعریف می‌کند". تأکید کامونز بر جلوگیری از جبر، زور، تبعیض و رقابت غیرمنصفانه از طریق قوانین و مقررات و نهادها است (کامونز، ۱۹۳۴: ۷۳-۱۷)، و بلن نهادها را عادات فکری و فرایند تطبیق و سازگاری افراد نسبت به یک محیط نسبت می‌دهد که با رشد جوامع به‌طور مدام تغییر می‌کنند. نهادها خود نتیجه یک فرایند گزینشی و تطبیق و سازگاری با محیط هستند که موجب شکل‌گیری رفتارها و استعدادهای روحی- روانی حاکم در جامعه می‌گردند (وبلن^۲، ۱۸۹۹: ۱۸۸؛ ۱۹۱۹: ۷۲-۵۷). نورث^۳ نهادها را قوانین بازی در جامعه تعریف می‌کند و به نهادهای رسمی مانند قوانین و مقررات و نهادهای غیررسمی مانند فرهنگ، آداب و رسوم تقسیم می‌کند (نورث، ۱۹۹۰: ۵). هایدک^۴ نهادها را اساس و بنیان نهادهای رسمی می‌داند و معتقد است که نهادها دربرگیرنده اعتقادات فرهنگی و سنتی هستند که تمدن ساز و خودانگیخته‌اند؛ یعنی طراحی شده نیستند (هایک^۴، ۱۹۹۸؛ ۱۹۹۲).

در حقیقت، نهادها بسترساز توسعه هستند. آنها نیروی حرکتی خود را دارند و تحت تأثیر نیروی خارجی به صورت مکانیکی حرکت نمی‌کنند. نهادها قوانین بازی در جامعه‌اند؛ یعنی روشی را تعیین می‌کنند که دولت در جامعه نقش ایفا می‌کند و با بخش خصوصی ارتباط برقرار می‌کند (نورث، ۱۹۹۰: ۶). به عبارت دیگر، نهادها موجب کاهش رانت و فساد، بهبود حاکمیت قانون، شفافیت و پاسخگویی و افزایش اثربخشی خدمات دولتی بخش عمومی می‌شوند و موجب دسترسی بیشتر مردم به امکانات و فرصت‌ها می‌گردند. این نهادها هستند که فرصت‌ها، انگیزه‌ها، ریسک‌ها و محدودیت‌ها را تعیین و سیاست‌ها را هدایت می‌کنند (یوسفی، ۱۳۸۸؛ ۱۳۹۲). بنابراین، نهادها بنیان‌های توسعه تکاملی را تشکیل می‌دهند. نویسنده در جای دیگر، بیشتر بر نهادهای رسمی تأکید نموده و نهادهای غیررسمی که پایه و اساس نهادهای رسمی را تشکیل می‌دهند کمتر مورد توجه قرار داده است. در اینجا، سعی می‌گردد این خلأ جبران شود (یوسفی، ۱۳۸۲؛ ۱۳۸۸؛ ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶).

نهادها را همچنین می‌توان به نهادهای "برونزا" و نهادهای "درونزا" تقسیم کرد. نهادهای برونزا همان نهادهای رسمی هستند و نهادهای "درونزا" نیز مشابه نهادهای غیررسمی تعریف می‌گردند. اگرچه امروزه مشخص شده است که نهادها نقش مهمی در توسعه دارند، اما همواره بیشترین تأکید بر نهادهای برونزا شده و نهادهای مهم و حیاتی درونزا کمتر مورد توجه قرار گرفته است. درک و فهم نهادهای درونزا به ما کمک می‌کند تا نه تنها از تحولات نهادی درک

1. Commons
2. Veblen
3. North
4. Hayek

بهتری داشته باشیم بلکه همچنین این مسأله را بفهمیم که چرا برخی نهادها مورد قبول قرار می‌گیرند و برخی غیرقابل پذیرش می‌شوند.

اسکات^۱ (۱۹۹۸: ۷-۶) انسان شناس، کلمه یونانی متیس^۲ را مورد کنکاش قرار داده که به درک ما از نهادهای درونزا کمک می‌کند. متیس شامل انواع مهارت‌ها، فرهنگ، هنجارها و سنت‌هایی است که فرد آنها را در زندگی اجتماعی تجربه می‌کند. این مفهوم شامل روابط متقابل افراد و تبیین‌کننده حرکات، کردارها و علائم رفتاری افراد است و رابطه انسان با طبیعت را بیان می‌کند. اینکه انسان در عمل چگونه یاد می‌گیرد که در شرایط محیطی چگونه رفتار کند و یا خود را با قواعد رفتاری سازگار سازد، حائز اهمیت است. در حقیقت، متیس چیزی نیست که بتوان برای آن دستورالعمل روشنی نوشت بلکه از طریق تجربه و یادگیری ضمن کار، آموخته می‌شود. متیس ایستا نیست بلکه پویا است. در نتیجه، انتقال اطلاعات و تبادل فکری بین افراد و جوامع تغییر می‌کنند. متیس‌های کهنه و قدیمی، جای خود را به متیس‌های نوین و جدید می‌دهند که با پیشرفت سازگار ترند. تجربه کشورهای توسعه یافته، نشان می‌دهد که برای توسعه اقتصادی، لازم است ساختار رسمی درستی مانند قانون اساسی، حقوق مالکیت و غیره برقرار گردد؛ اما ملاحظه و پی بردن به اهمیت این نهادها به تنهایی کافی نیست.

نهادهای رسمی می‌باید مبتنی بر فرهنگ و سنت و قواعد رفتاری مردم باشند. اگر نهادهای رسمی و نهادهای غیر رسمی و یا متیس هماهنگی نداشته باشند، در آن صورت، نهادهای رسمی و غیررسمی، اثرات یکدیگر را خنثی یا ناکارآمد می‌سازند. برای مثال، اگر مفهوم حقوق مالکیت روشن نباشد و یا درک درستی از آن وجود نداشته باشد، در آن صورت، هرگونه تلاش جهت اعمال یک چنین سیستمی نهایتاً شکست می‌خورد؛ زیرا در آن صورت، افراد به این سیستم آنگونه که انتظار می‌رود، احترام نمی‌گذارند؛ به این دلیل که ما می‌توانیم بفهمیم چرا نهادهایی که در یک شرایطی مؤثر هستند نمی‌توانند، به آسانی به جای دیگری منتقل شوند و مؤثر واقع گردند؛ زیرا هیچ تضمینی نیست که انتقال نهادها بتوانند همان کارکرد را داشته باشند.

متیس دانش لازم را به افراد می‌دهد تا حول محور اهدافی که برای طرفین مفید است، با هم هماهنگ گردند. اگر متیس با ساختار نهادها هماهنگ باشد، در آن صورت، افراد خود را حول محور نهادها هماهنگ می‌کنند و یک روند پایداری شکل می‌گیرد؛ اما اگر بین متیس و نهادهای رسمی هماهنگی نباشد، جامعه روند با ثباتی را طی نخواهد کرد. درک و تشخیص نقش متیس، بر آن دلالت می‌کند که بستر و یا زمینه مهم است. به عبارت دیگر، نهادهای معینی را نمی‌توان به‌وسیله یک سازمان مرکزی یا متمرکز در داخل یک جامعه برافراشت و به مردم تحمیل کرد. علت این قضیه را بوتکه چنین توضیح می‌دهد:

1. Scott
2. Metis

"این یک موضع‌گیری روشنفکری بر علیه "امپریالیزم غرب" در مورد توسعه نیست که گفته می‌شود، توسعه صرفاً نوشتن و تدوین قانون اساسی براساس دموکراسی غربی و یا کپی کردن نهادهای اقتصادی سرمایه داری نیست، بلکه این یک مسأله معرفت‌شناسی در مورد قوانین است. ... اقتصاددانان ممکن است ویژگی‌های قوانین مختلف را تعیین کنند، اما این فرهنگ و سنت‌های تاریخی جوامع است که تعیین می‌کند که کدام قوانین می‌توانند در شرایط محیطی معینی به اجرا درآیند. مسأله مالکیت خصوصی و آزادی قرارداد نیست که نتایج نادرستی به بار می‌آورند بلکه این واقعیت است که برخی سنت‌های اجتماعی و آداب و رسوم، به این نهادها مشروعیت نمی‌بخشند" (بوئکه^۱، ۲۵۷-۱۹۹۶:۵۸).

این دیدگاه از نظر توسعه، تبعات گسترده و وسیعی دارد و چنین معنی می‌دهد که شخص نمی‌تواند از بسترهای تاریخی یک کشور خارج شود و یک ساختار نهادی "مناسب" را طراحی و اعمال نماید؛ با این امید که مورد پذیرش قرار گیرد و مقبول واقع گردد. به‌رغم اینکه می‌دانیم، چه ساختار نهادی برای رشد و توسعه لازم اند؛ با این حال ما نمی‌توانیم، آنها را تحمیل کنیم؛ زیرا ممکن است متیس جامعه مانع پذیرش گسترده آنها گردد. نورث گفته است که فهم و درک فعالان، نقش مهمی در تغییرات نهادها ایفا می‌کنند؛ زیرا اعتبارات ایدئولوژیکی بر سازه‌های ذهنی مدل‌سازی که گزینه‌ها را انتخاب می‌کنند، تأثیر می‌گذارند (نورث^۲، ۲۰۰۵: ۱۰۳؛ ۱۹۹۴: ۳۷-۲۳، پجویچ^۳، ۲۰۰۳). در همین رابطه، میسز^۴ بر اهمیت اعتقادات عمومی و ایدئولوژی بر بنیان تغییرات اجتماعی تأکید می‌نماید. او می‌نویسد:

"آنچه مسیر سیاست‌های اقتصادی یک ملت را تعیین می‌کند، همیشه ایده‌های اقتصادی است که مردم دارند. اعتقادات عمومی هیچ دولتی، خواه دموکراتیک، خواه دیکتاتوری، نمی‌تواند خود را از چمبره زنجیر ایدئولوژی که به صورت عمومی پذیرفته شده است، رها سازد" (میسز، ۱۹۶۶: ۸۶۳).

او در جای دیگری، می‌نویسد:

"تفوق اعتقادات عمومی، نه تنها نقش انفرادی را تعیین می‌کند که اقتصاد در پیچیدگی‌های فکری و دانش ایفا می‌کند، بلکه کل فرایند تاریخ بشر را می‌سازد" (میسز، ۱۹۶۶: ۸۶۴).

1. Boettke
2. North
3. Pejovich
4. Mises

مفهوم متیس گسترده تر و وسیع تر از اعتقادات عمومی است. با این وجود، اعتقادات عمومی و ایدئولوژی را می‌توان عناصر کلیدی متیس در نظر گرفت. همان‌گونه که خواهیم دید، تغییر در اعتقادات عمومی و متیس برای تغییرات اجتماعی، بسیار حائز اهمیت‌اند. درحقیقت، یکی از دلایل کلیدی عدم موفقیت سیاست‌های اقتصادی در بیشتر کشورها، نادیده گرفتن نقش نهادهای سنتی و فرهنگی درونزا یا خودانگیخته بوده است. نهادهای غیررسمی که زیربنای نهادهای رسمی محسوب می‌شوند را نمی‌توان از بالا تحمیل یا اعمال نمود بلکه باید از پایین و از طریق توده‌ها توسعه و گسترش یابد. اعمال نهادهای رسمی که با متیس یا نهادهای درونزا ناسازگار باشد و انطباق نداشته باشد، مؤثر نخواهد بود.

۳. چگونگی تحول در نهادها

اما بحث در مورد تغییرات نهادی، همواره حول محور این سؤال می‌چرخد که آیا نهادها ساخته می‌شوند یا تکامل پیدا می‌کنند؟ هایک در این باره ریشه نظریات را حول محور دو برداشت متفاوت از مسأله "عقلانیت" بیان می‌کند (هایک، ۱۹۷۶: ۹۵-۸۲). او یکی را "عقلانیت ساخت‌گرا" و دیگری را "عقلانیت تکاملی" می‌خواند. عقلانیت ساخت‌گرا بر این نظر است که نهادهای ساخته شده هدفمند طراحی شده‌اند؛ به طوری که در طول حیات سازندگان کارکرد خود را نشان می‌دهند؛ اما نهادهای تکاملی به صورت برهم‌فزاینده و خودانگیخته در طول نسل‌ها رشد پیدا می‌کنند. اولی بر این نظر است که نهادهای انسانی تنها وقتی در خدمت مقاصد انسانی هستند که به صورت عمدی برای این کار طراحی شده باشند. طبق این دیدگاه، دلیل اینکه نهادهایی وجود دارند و تاکنون دوام آورده‌اند، این است که برای مقاصد معینی خلق شده‌اند؛ یعنی مصنوع دست انسانند و بنابراین، ما باید همیشه جامعه و نهادهایش را بازطراحی کنیم. هایک در این باره می‌نویسد:

"بنابراین این گفته که ما باید جامعه مدرن را هوشمندانه برنامه ریزی کنیم چون خیلی پیچیده شده یک تناقض آشکار و نتیجه درک کاملاً اشتباه از شرایط است. واقعیت این است که ما یک چنین نظم پیچیده‌ای را نه از طریق هدایت اعضاء جامعه بلکه بطور غیر مستقیم از طریق به اجراء گذاشتن و بهبود قوانینی می‌توانیم به انجام برسانیم که منجر به شکل‌گیری یک نظم خودانگیخته شوند" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۵۱-۵۰).

عبارت «عقلانیت ساخت‌گرا»^۱ به عنوان یک اسم خاص برای شیوه تفکری به کار می‌رود که اغلب در گذشته به اشتباه برای ما به صورت «عقلانیت» تشریح می‌شد. مفهوم اصلی عبارت

«عقلانیت ساخت‌گرا» را احتمالاً می‌توان با بیانی ساده چنین تشریح کرد که چون انسان خود نهادهای جامعه و تمدن را ساخته، پس هر وقت که بخواهد، می‌تواند بر اساس میل و خواست خود متناسب با نیاز و شرایط، آنها را تغییر دهد تا امیال و خواسته‌های او را برآورده سازند. عقلانیت ساخت‌گرا ریشه در تفکرات دکارت و پیروان او، هابز^۱ و ژان ژاک روسو^۲ دارد. اعتقاد آنها بر این بوده که چون نهادها نیازهایی را رفع می‌کنند، پس باید به وسیله یک فکر طراحی شده باشند.

تصور ساخت‌گراها این است که نهادهایی که عمدی و هدفمند ساخته نشده‌اند، تنها بر حسب تصادف می‌توانند مفید باشند. بنابراین، بر اساس نظر آنها، وجود هر نهادی حتماً دلیلی دارد. چنین نگاهی، یادآور شیوه‌های آنتروپومورفیسم^۳ در گذشته است که بر این تصور بودند که همه نهادها و فرهنگ‌ها طراحی شده‌اند. از نظر آنها اخلاق، مذهب، قانون، زبان، نوشتارها، پول و بازارها، به صورت عمدی و آگاهانه توسط شخصی طراحی و ساخته شده‌اند. چنین فرض می‌شود که تمام نهادهای اجتماعی محصول طرح‌های عمدی انسان‌ها هستند. این طرز فکر، ریشه در نظریات دکارت دارد؛ مبنی بر اینکه انسان‌های زیرک و باهوش مستقل با هم جمع شوند و درباره ساختن دنیای جدید تبادل نظر کنند.

اما این ادعا، اشتباهی گمراه‌کننده است. این جمله که انسان نهادها و تمدن را «خلق کرده»، اگرچه به دلیل مفیدبودن این نهادها ممکن است به ظاهر عادی و بی‌ضرر دیده شود، اما از آن، چنین استنباط می‌شود که چون انسان از قوه عقل برخوردار بوده، چنین کاری کرده، اما این بسیار بحث‌برانگیز است. انسان قبل از تمدن، دارای عقل نبود. عقل و تمدن، هر دو با هم تکامل پیدا کرده‌اند. کافی است به «تکلم» و «زبان»، توجه کنیم؛ هیچکس تاکنون نتوانسته ادعا کند که زبان به وسیله یک انسان «عاقل» اختراع شده است، اما عقل و تمدن با هم رشد می‌یابند. همین امر در مورد اخلاق، قانون، هنرهای دستی و نهادهای اجتماعی نیز صادق است. ما هنوز چنین تصور می‌کنیم که این عارضه‌ها که ناشی از عمل انسان هستند، «آگاهانه» طراحی شده‌اند تا در جهت اهدافی باشند که برآورده می‌سازند، اما چنین نیست (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۶۲).

پیروان "عقلانیت ساخت‌گرا" بر این نظرند که قبل از اینکه چیزی به‌وجود بیاید و در خدمت هدفی باشد، باید برای آن کار، طراحی و ساخته شده باشد. از نظر آنها، چیزهای خوب اتفاقی ایجاد نمی‌شوند؛ اما "تکامل‌گراها" یا کسانی که به "عقلانیت تکاملی" معتقدند، بر این نظرند که خیلی از دستاوردهای نظم‌های نهادی بر اساس عقل یا قصد و هدف انسان به‌دست نیامده‌اند و خیلی چیزهای خوب، خارج از اراده و قصد انسان شکل می‌گیرند و در دنیای واقعی که

1. Hobbs
2. Jan Jack Rosseau
3. Anthropomorphism

مملو از نا اطمینانی است، دانش لازم برای مقابله با این شرایط، نزد افراد مختلف پراکنده است و تجمیع پذیر نیست. ما هرگز نمی‌توانیم کل هزینه ناشی از مداخلات در این شرایط را بدانیم. در اینجا تأکید بر تکامل اجتماعی است؛ اما بر اساس نگاه تکامل‌گراها یا «عقلانیت تکاملی»^۱، نظم اجتماعی جوامع که اثربخشی عمل فردی را بالا می‌برد، به دلیل طراحی انسان‌ها بر مبنای نگاه ساخت‌گراها نبوده، بلکه به صورت خودجوش شکل گرفته‌اند. درحقیقت، بیشتر نهادهای مفید جامعه بر اساس فرهنگ و سنت به صورت خودجوش شکل گرفته و طرح هیچ شخص معینی نبوده‌اند؛ اما نگاه عقلانیت تکاملی مبتنی بر این است که آن قوانین و قواعد رفتاری کاملاً طبیعی به صورت خودجوش و خودانگیخته هستند. آنها به این دلیل دوام آوردند که موجب موفقیت گروه‌هایی شدند که به آنها عمل می‌کردند. هایک بر این نظر بوده که گروه‌هایی که این قواعد و قوانین را رعایت می‌کردند، موفق‌تر بودند و این قوانین و سنت‌ها مدت‌ها پیش از اینکه انسان از وجود آنها آگاه باشد یا عملیات آنها را فهمیده باشد، وجود داشته و توسعه یافته بودند (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۹).

نهادهایی که تمدن مدرن را شکل می‌دهند به دلیل درک این مسأله که چون برای جامعه مزایایی دارند، انتخاب نشدند بلکه آنها تکامل پیدا کردند. یعنی جوامعی که به آنها عمل می‌کردند، شکوفا شدند، دوام آوردند و حوزه نفوذ خود را گسترش دادند، درحالی‌که سایر جوامعی که از این قواعد رفتاری پیروی نمی‌کردند، موفقیت کمتری داشتند و به مرور از بین رفتند. نهادهای اجتماعی، منشأ خود را مدیون درک انسان یا عقلانیت نیستند، بلکه مدیون تکامل اجتماعی هستند.

میسز در این رابطه می‌نویسد:

"گروه‌هایی که خود را با شرایط دنیای واقعی سازگار نکردند و رفتارشان مبتنی بر دلایل کاذب و غلطی بود، محکوم به شکست بودند و از بین رفتند. تنها گروه‌هایی توانستند دوام و بقاء داشته باشند که اعضاء آنها بر اساس قواعد رفتاری درستی بود؛ یعنی پیروی از قواعد و قوانینی که با واقعیات منطبق و سازگار بودند و یا بهتر است بگوییم عملگرا بودند، بنابراین دوام آوردند" (میسز^۲، ۲۰۰۶: ۱۳).

هایک می‌نویسد:

"عقلانیت ساخت‌گرا دکترینی است که فرض می‌کند، تمام نهادهایی که به بشریت نفع می‌رسانند، باید با آگاهی تمام از اثرات مطلوب‌شان به صورت عقلانی اختراع شده باشند. اینکه آنها باید به دلیل اهمیت و اثرات مشخصی که دارند، نسبت به اثراتی که از ترتیبات دیگر به دست می‌آید، ترجیح داده و محترم شمرده شوند و

اینکه ما از چنان قدرتی برخورداریم که می‌توانیم نهادهای خود را به نحوی سامان دهیم که تمام نتایج مطلوب ممکن را نسبت به سایر روش‌ها، به ارمغان آورند. و اینکه وقتی که ملاحظات آگاهانه تمام عوامل، به دستاوردی منجر می‌شود که نسبت به نتیجه یک فرایند خودانگیخته برتری دارد، عقل ما هرگز نباید مبادرت به استفاده ابزارهای خودکار یا مکانیکی کند. بنابراین، این نوع عقلانیت اجتماعی یا ساخت‌گرایی است که به همه انواع سوسیالیسم‌های مدرن، برنامه‌ریزی‌ها و خودکامگی‌ها منجر می‌گردد" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۸۵).

اگر گفته‌هایک مبنی بر اینکه عقل انسان محصول فرهنگ جامعه است و با آن رشد می‌کند را بپذیریم، در آن صورت، هر ادعایی در این باره که جامعه مخلوق ارادی انسان عقلایی است، مردود می‌گردد؛ چراکه عقلانیت، ریشه در جامعه دارد. هایک می‌نویسد:

"این مفهوم که انسان در جهت تأمین رضایت درونی خود، نظم جامعه را بنا کرده، خطا است؛ زیرا بدون گذر از مرحله تکامل فرهنگی که مابین غریزه و عقل قرار دارد، او نمی‌توانست از چنین عقلی برخوردار باشد که امروزه او را به انجام این کار ترغیب می‌کند. انسان قواعد رفتاری جدید را به این دلیل اتخاذ نکرد که با هوش بود بلکه با اطاعت از قواعد رفتاری جدید، هوشمند گردید. مهمترین بصیرتی که هنوز خیلی از عقلانیت‌گراها در برابر آن مقاومت می‌کنند و حتی بی‌میل نیستند که به آن برچسب خرافات بزنند، این مسأله است که انسان، نه تنها هرگز مفیدترین نهادهایش را از زبان گرفته تا اخلاق و قانون، اختراع نکرده و حتی امروزه هنوز هم نمی‌داند، چرا باید آنها را حفظ کند، چرا که این کار نه غرایز وی را برآورد می‌کنند و نه برایش توجیه عقلانی دارند. ابزارهای اساسی تمدن یعنی زبان، اخلاق، قانون و پول، همگی نتیجه رشد خودانگیخته و طراحی نشده هستند [اما هر جا که] قدرت سازمان یافته بر این دو ابزار آخری مسلط شده، کل آنها را خراب کرده است" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۶۳-۱۶۲).

هایک می‌نویسد:

"ما نمی‌توانیم در این‌جا این مسأله دشوار را که چگونه انسان‌ها قوانین رفتاری را که اغلب خیلی تجریدی هستند از طریق سرمشق قرار دادن یا تقلید از یکدیگر یاد می‌گیرند مورد بررسی قرار دهیم؛ این مشکلی است مانند یادگیری زبان کودکان که برای ما خیلی آشنا است؛ اما همچنین در حوزه‌هایی مانند رفتارها، اخلاق، قانون و در بیشتر مهارت‌های دیگر اتفاق می‌افتد؛ جایی که ما به وسیله قوانینی هدایت

می‌شویم که می‌دانیم، چگونه از آنها پیروی کنیم، اما نمی‌توانیم آن را تبیین کنیم" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۹).

این قوانین و مقررات یا اصولی که از نسل‌های پیش به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و تبدیل به سنت و فرهنگ شده و مردم اجرا می‌کنند، شامل رفتارها و موارد متعددی هستند نظیر کشاورزی یا چگونگی برخورد با شرایط طبیعی، سرما و گرما، که مردم از اجداد خود به ارث برده و سینه به سینه منتقل می‌شده، انجام می‌دادند؛ بدون اینکه بدانند، چرا انجام می‌دهند؛ مثل پاشویی بیماری که تب دارد، استفاده از داروهای گیاهی به بیماران یا استفاده از علائم باران و برف یا اطلاع از رفتار حیوانات و جانوران. این دانش، بیشتر شبیه اطلاعات است و نمی‌تواند رابطه علت و معلولی را بیان کند. لازم نیست که مردم مثل نظریات علمی، چرایی آن را بدانند؛ مثل نسخه پزشکان و غیره؛ اما عقلانیت ساختاری به نهادهای غیر رسمی بهاء نمی‌دهند و این روابط، از نظر درک مسائل اقتصادی اجتماعی مهم‌اند.

اینها در واقع، نشان‌دهنده دانش و هوش اجدادمان بوده که در نهادهایی که به ارث رسیده متجسم است. این یک نظم خودجوش است که البته معجزه یا یک هماهنگی طبیعی منافع افراد نیست، بلکه به این دلیل شکل گرفت که در طول هزاران سال انسان، قوانین رفتاری را توسعه داد که به شکل‌گیری یک چنین نظم خودجوش منجر گردید. نکته جالب در این مورد، آن است که انسان‌ها این قوانین و قواعد رفتاری را توسعه دادند، بدون اینکه کارکرد آنها را واقعاً بدانند. آنها به صورت خودجوش حرکات و اقداماتی را انجام می‌دادند؛ یعنی از رفتارهای خودجوش مردم، قوانین بیرون آمد.

فلسفه حقوق در کل این سؤال را مطرح نمی‌کنند که "هدف" و "قصد" قانون چیست؟ چرا که فکر می‌کنند این سؤال پاسخ‌دانی نیست؛ چراکه آنها "هدف و قصد" را چنین تبیین می‌کنند: انتظار دستیابی به نتایج معینی است که برای رسیدن به آن هدف قانون طراحی شده است و درحقیقت، هدف این است که یک نظم تجریدی و انتزاعی را ایجاد کند؛ یک سیستم از روابط انتزاعی که تبیین کامل آن بستگی به شرایط معینی است که هیچکس نمی‌تواند آن را به‌طور کامل بداند. پس این قوانین، رفتار عادلانه‌دارای "معنی" و "کارکردی" است که هیچکس به آنها نداده است و اینکه نظریه اجتماعی، می‌باید آنها را کشف کند.

علم به ما کمک می‌کند تا درک بهتری از موضوعات نظری در باره شرایط داشته باشیم اما علم نمی‌تواند کمک‌چندان زیادی بکند تا از شرایط و حوادث زمانی و مکانی گسترده و پراکنده و شدیداً متغیر که نظم یک جامعه بزرگ و پیچیده را تعیین می‌کند، اطمینان حاصل کنیم. این یک توهم و پندار واهی است که پیشرفت دانش نظری ایجاد کرده که ما می‌توانیم مسائل پیچیده و به‌هم مرتبط را به فکت‌های ریزتر و مطمئن‌تری کاهش داده و خلاصه کنیم. این اغلب به خطاهای علمی جدید منجر می‌گردد.

هایک می‌نویسد:

"مفهوم وجود، یک جوهر و ماده فکری^۱ که مستقل و خارج از کاسموس^۲ طبیعت باشد و انسان را قادر سازد از همان ابتدا به طرح نهادهای جامعه و فرهنگ پردازد که در آنها زندگی می‌کند، نادرست است" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۷).

هیوم^۳ (۱۷۴۸: ۲۴۵) معتقد است که اعتقادات اخلاقی نه طبیعی هستند و نه عمدی یا اختراع مغز انسان، بلکه «خودجوش» یا «رشدیابنده»، یعنی محصول تکامل فرهنگی هستند که در آن، هرچه با تلاش انسان‌ها سازگار است، دوام و بقاء داشته است و آنهایی که کمتر مؤثر بوده، از بین رفته‌اند. هیوم، مندویل و اسمیت، ایده دوگانه تکامل فرهنگی و نظم خودجوش را مطرح کرده‌اند. به عقیده هایک، قوانین رفتاری محصول فرایند انتخاب گروهی است که مستقل از درک انسان‌ها انجام می‌شود. قوانین و نهادها به تدریج توسعه می‌یابند که در آن، نسل‌های بعدی بر دستاوردهای نسل‌های پیشین خود اتکاء می‌کنند. انتخاب قوانین و نهادها مبتنی بر درک فکری و عقلانی انسان‌ها از مزایای آنها نبوده بلکه به تقلید از گروه‌های موفق اتخاذ، و این قوانین انتخاب شده‌اند، زیرا افرادی که آنها را اجرا می‌کردند، موفق شدند به امتیازها و مزایایی دست یابند.

نظریه تکامل اجتماعی، مستلزم آن است که افراد از قوانین جامعه پیروی کنند، اما لازم نیست که دلایل آن را بدانند. قوانین معلوم و شناخته شده‌اند، برای اینکه انسان‌ها پیوسته به آنها عمل می‌کردند، اما این قاعده تکراری عمل، به آن دلیل نبوده که اشخاص کنشگر قادر به بیان دلایل آنها بوده‌اند. هایک می‌نویسد:

"چیزی را که می‌خواهم توضیح دهم، این است که انسان‌ها در رفتارشان هرگز منحصراً به وسیله درک روابط علت و معلولی بین وسایل شناخته شده معین و اهداف مطلوب معین هدایت نشدند، بلکه همچنین همیشه به وسیله قواعد رفتاری هدایت می‌شوند که از آنها به ندرت آگاهی دارند و مطمئناً آنها را آگاهانه اختراع نکرده‌اند. درک و فهم کار و اهمیت چنین قواعدی بسیار مشکل و تلاش‌های علمی در این مورد نیز موفقیت چندانی نداشته است ... برای توضیح بیشتر، به طور خلاصه باید بگویم که موفقیت یک فرد در دستیابی به اهدافش، نه تنها به شناخت آگاهانه او از روابط علی بستگی دارد بلکه تا حد زیادی به توانایی او در عمل طبق قوانینی است که ممکن است، نتواند آنها را بیان کند و ما تنها می‌توانیم از طریق قواعد و قوانین مرسوم، آنها را تشریح نماییم" (هایک، ۱۹۷۸: ۵).

1. Mind Substances
2. Cosmos
3. Hume

۴. نهادها و فرایندهای تکاملی توسعه

آنچه سنت تکامل‌گرا درباره علت وجودی و منشأ نهادها به ما می‌گوید، این است که آنها نه ناشی از ابتکار و طرح یک شخص، بلکه به دلیل بقای نهادهای موفق بوده‌اند. از نظر آنها براساس آزمون و خطا است که تکامل اجتماعی شکل می‌گیرد. این تحولات درحقیقت، نتیجه عمل انسان، اما نه طرح انسانی بوده است. از این رو، خلاف تصور مرسوم، نظم سیاسی یک کشور، کمتر نتیجه ابتکار فردی، بلکه در نتیجه پیروی از قواعد و قوانین مرسوم است که توسعه می‌یابد. بدیهی است که در این مسیر، نمی‌توان انتظار رفتار یکنواختی داشت؛ برخی افراد ریسک کرده و رفتاری متفاوت را دنبال می‌کنند. به عبارت دیگر، قانون‌شکنی می‌کنند در این راه، برخی از آنها با شکست و برخی با موفقیت روبه‌رو می‌شوند. افراد موفق الگویی برای دیگران می‌شوند. با پیروی از گروه‌های موفق، جامعه تکامل پیدا می‌کند. بنابراین، خلاف مفهوم دکارتی آن، یک تحول ناشی از هوش و ذکاوت یک فرد مستقل و از قبل طراحی شده نبوده است. چنین فردی که از هوشمندی کامل برخوردار و همه‌چیزدان باشد، در بین انسان‌ها وجود نداشته است. نورث به پیروی از هاینک، فرهنگ را عامل محدودکننده تغییرات نهادی و قوانین را نتیجه تحول و تکامل فرهنگی می‌داند و می‌نویسد: "حتی بعد از «تغییرات غیرمداوم یا منقطع» یک تغییر رادیکال در قوانین رسمی در نتیجه فتح یک سرزمین یا انقلاب «خیلی از قوانین غیررسمی که مبین «میراث عمیق ماندگار فرهنگی» است؛ در مقابل، قوانین رسمی جدید مقاومت نشان می‌دهند" (نورث، ۱۹۹۰). به همین ترتیب، هاینک می‌گوید که هنجارها و «قوانین رفتاری» بخشی از میراث فرهنگی هستند که میل به ماندگاری دارند (هاینک، ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۱۷).

هاینک می‌نویسد: «حتی وقتی در نتیجه انقلاب یا فتح، کل ساختار دولت تغییر کند، بیشتر قوانین رفتار عادلانه، همچنان پابرجا می‌مانند» (هاینک، ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۱۷-۱۹). در تمام کارهای هاینک، ملاحظه می‌شود که وی، یک ایده اساسی را دنبال می‌کند که عبارت است از اینکه تمام عمارت جوامع مدرن مانند دولت، سیستم حقوقی و قانونی آن، برنامه‌ریزی نشده‌اند؛ که نتیجه تطبیق و سازگاری تدریجی و مداوم تغییرات کوچک انباشته‌شده افراد بی‌شماری در قوانین اجتماعی هستند. دانشی که هر فرد درباره نهادهای اجتماعی دارد، ذاتاً محدود است. دانش در سراسر جامعه، پراکنده است و نمی‌توان به نحو مؤثری آن را در مرکز یا از سوی دولت کنترل یا یک جا جمع کرد. بنابراین، دانش کامل در اختیار طراحان و سازندگان نهادها نیست. در عوض تغییرات نهادی، ناشی از رقابت ایده‌ها و منافع است که به صورت تجمعی، بخش‌هایی از چیزی را می‌سازند که در نهایت، به یک نظم اجتماعی لیبرال منجر می‌شود. هاینک این «رویکرد تکاملی» را به کارهای آدام اسمیت، دیوید هیوم، ادموند برک و کارل منگر نسبت می‌دهد. آدام فرگوسن، فیلسوف اسکاتلندی قرن هیجدهم، ایده‌های را مطرح کرد که هاینک نظریه خود را بر آن بنا نهاد: «ملت‌ها با قواعد و

ترتیباتی کلنجر می‌روند که در حقیقت، نتیجه عمل اما نه طرح هیچ انسانی نیست (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۵۰).

هایک، «عقلانیت ساخت‌گراها^۱» را مورد انتقاد قرار می‌دهد که بر این نظرند که «تهادهای اجتماعی باید محصول یک طرح عمدی باشند» (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۵)؛ در حالی که در واقعیت، «انسان هیچیک از مفیدترین نهادها را اختراع یا ابداع نکرده است ... مهمترین ابزار تمدن نظیر زبان، اخلاق، قانون و پول، همگی نتیجه نظم خودانگیخته و نه طراحی شده‌اند» (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۱۶۲).

هایک می‌پذیرد که قوانین غیررسمی که مبتنی بر رسومات هستند، به تدریج و آهستگی از طریق آزمون و خطا در نهایت به عنوان نهادهای رسمی از سوی دولت سازمان‌دهی می‌شوند. حتی در یک نظم اجتماعی خودانگیخته، زمانی می‌رسد که جامعه مکانیسمی را می‌سازد که قوانین رفتاری تکامل یافته را به نظم در می‌آورد. دادگاه‌ها، نهادها و دستگاه‌های دولتی، قوانینی را به اجرا می‌گذارند که از طریق کدهای قانونی، سیستمی شده است. به علاوه، یک نظم قانونی پیوسته از طریق دادگاه‌ها و مجلس تغییر می‌کند. در چارچوب مرزهای «کاسموس قوانین»، کلنجر رفتن قضات و مجلسیون، بخشی از فرایند گزینش و سازگاری در نظم خودانگیخته است (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۸۸، ۱۰۰، ۱۱۹).

از نظر هایک، نظم نهادی را نمی‌توان سازمان‌دهی و «قانونی» یا «متعهد» کرد. به این دلیل ساده که یک نهاد نمی‌تواند به عنوان یک سازمان وجود داشته باشد (هایک، ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۱۷۰)؛ چراکه سازمان‌ها عمدی و ساخته شده هستند و دارای اهداف از قبل تعیین شده که بر اساس دستور به تخصیص منابع می‌پردازند اما نهادها فاقد هدف و عمد هستند و به صورت خودانگیخته روی می‌دهند.

هایک منشأ اخلاق را با اشاره به نظریه تکامل تدریجی اجتماعی خود و به نقل از کلیفورد^۲ (۱۸۷۹: ۱۲۱) چنین بیان می‌کند: "درک ما از درست و غلط، ناشی از نظمی است که می‌توانیم مشاهده کنیم" (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۱۴۹)؛ لذا اخلاق از قبل توسط جامعه تعیین نمی‌شود، بلکه نشان دهنده کدهای توافق شده رفتاری است که به دلیل مزایایی که برای جامعه دارد، به مرور تکامل پیدا می‌کند.

در یک جامعه آزاد با یادگیری افراد از پیروی و اطاعت و انجام آزمون قوانین اخلاقی تجریدی، رفتار عادلانه تکامل پیدا می‌کند. این قوانین فرهنگی هستند؛ منشأ آنها رسم و سنت است؛ آنها تنها هنگامی تکامل پیدا می‌کنند که «قانون‌شکنان» یا «نوآوران» آزاد باشند و بتوانند به دلایل نفع شخصی، تعریف «قاعده بازی» را اصلاح کنند. اگر در این کار موفق شدند،

1. Constructivist Rationalism
2. Clifford

آنگاه اصلاحات در سطح گسترده در جامعه پذیرفته شده و مشروعیت می‌یابد (هایک، ۱۹۹۸، کتاب سوم: ۶۱ و ۱۶۷).

نگاه جمعی یا تکاملی که با نفوذترین ایده را در بین نهادگرایان دارد، با تأکید بر عوامل میراث فرهنگی، عملاً قیدی بر روی اصلاحات نهادی اعمال می‌کند. این دیدگاه، در تضاد با دیدگاه ساختگرها است. داگلاس نورث (۱۹۹۰) بر این نظر است که تغییرات موفق نهادی ضرورتاً تدریجی مداوم و پایدارند. با نشان دادن اینکه فرهنگ یک قیدی بر تحولات نهادی است، او عملاً از نظم خودانگیخته هایک پیروی می‌کند؛ جایی که قوانین، نتیجه تکامل فرهنگی است. به‌علاوه، همان‌گونه که هایک بارها گفته است، تمام تلاش‌ها جهت طراحی یا ساختن نهادها، مشمول پیگیری "اهداف مشترک شناخته شده" که آنهم اساساً در برگزیده "دستور و جبر" است. به‌طور اجتناب‌ناپذیری این کار، به سرکوب آزادی‌های فردی و سیاسی منجر می‌گردد که در حقیقت، برای پیشرفت علمی و اجتماعی ضروری هستند. پیگیری اهداف مشترک منجر به ناسیونالیسم یا سوسیالیسم می‌گردد (هایک، ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۱۱۱). در مقابل، همچنان که افراد در جامعه باز و آزاد یاد می‌گیرند و از قوانین تجریدی و انتزاعی اخلاقی رفتار عادلانه پیروی می‌کنند و نتایج و دستاوردها را تجربه می‌کنند، از طریق آزمون و خطا تکامل می‌یابند و جامعه تکاملی شکل می‌گیرد. در حقیقت منبع این قوانین رفتاری، مسائل فرهنگی، آداب و رسوم و سنت‌ها هستند. آنها هنگامی تکامل می‌یابند که افراد تابو شکن و نوآور یا کسی که به دنبال منافع شخصی خود است، قوانین را اصلاح نماید یا به روش متفاوتی رفتار و عمل نماید و به موفقیتی برسد. دستاورد وی دیگران را نیز ترغیب می‌نماید تا از او تقلید کنند و از این طریق، جامعه به پیش می‌رود. با انتخاب راه بهتر، درست‌تر و مؤثر و مفیدتر، آن روش و کار مشروعیت می‌یابد، وقتی که این تغییرات در سطح گسترده و وسیع پذیرفته، و به آن عمل شود، جامعه تکامل می‌یابد (هایک، ۱۹۹۸، کتاب اول: ۶۱ و ۱۶۷).

تکامل جامعه انسانی، با تغییر نهادهای اقتصادی اجتماعی همراه است. اقتصاد یک علم تکاملی است و فرایندی است که مراحل تکمیلی دارد (وبلن، ۲۰۱۰: ۴۱-۶۹، ۱۹۱۹: ۵۸). اقتصاد تکاملی از نظر وبلن، می‌باید یک تئوری فرایند رشد فرهنگی باشد که به‌وسیله منافع اقتصادی تعیین می‌گردد. یک نظریه از مراحل جمعی نهادهای اقتصادی است که بر حسب همان فرایند بیان می‌گردد (وبلن، ۱۹۱۹: ۷۲). در حقیقت، این تغییر عامل انسانی است که موجب تکامل در اقتصاد می‌گردد؛ چراکه که او نیروی محرکه توسعه اقتصادی است که در عمل و کردار انسان نمود پیدا می‌کند. این عمل انسانی است که موضوع علم اقتصاد است (وبلن، ۱۸۹۹: ۷۲).

منظور از تکامل تدریجی، تکامل طبیعی است و نه یک تحول مصنوعی با استفاده از عناصر خارجی. در این رابطه، چسترتون^۱ (۱۹۵۶: ۲۷ و ۲۸)، این حالت را چنین توصیف می‌کند:

"وقتی که ما صحبت از این می‌کنیم که یک کودک به خوبی توسعه یافته است، منظور ما این است که او با نیروی خود، بزرگتر و قوی‌تر شده است؛ نه اینکه با عاریه گرفتن یک بالش دور سر یا راه رفتن با پای چوبی، هیكلی به هم زده تا بلندتر دیده شود. وقتی که می‌گوییم یک توله سگ به یک سگ تبدیل شده، منظور ما این نیست که رشد او یک توافق تدریجی با گربه بوده، بلکه منظور ما این است که او به یک سگ کامل بدون کم و کاست تبدیل شده است."

اما آنچه هایدک به عنوان تکامل فرهنگی از سنت دفاع می‌کند، تکامل فرهنگی مانند تکامل بیولوژیکی از درون یک سیستم نیست. از نظر هایدک، تکامل فرهنگی نوعی رقابت بین سنت‌ها است و نه بین موجودات. سنت‌های مورد نظر او قوانین ایزوله و تجربیدی و عملکرد آنها نیستند بلکه سیستمی از قوانین و عملکردها، سیستم پیچیده‌ای که از درون تکامل می‌یابند و همچنین در طول زمان با سنت‌های بیرونی رقابت می‌کنند. مفهوم تکامل تدریجی هایدک، "پویا است". از نظر او، تکامل درونی سیستم، قوانین و سنت‌ها، یک تکامل ارگانیک است؛ مثل آنچه چسترتون درباره رشد کودک مطرح کرده بود. هایدک بر این نظر است که نوعاً چنین نیست که آنچه قبلاً وجود داشته، با چیزهای جدید جایگزین شود و یا آن را کنار بزند بلکه آنچه پنهان بود را آشکار می‌سازد. بنابراین تکامل درونی از نظر هایدک، محافظه کارانه است و نه انقلابی که در آن معیار اصلی برای تغییر مشروع یک قانون از نظر هایدک، کشف ناسازگاری آن با وضع موجود و قوانین بنیادی تر است (هایدک، ۱۹۹۸: ۱۶۱ و ۱۷۱).

او می‌نویسد:

"از آنجایی که ما جامعه خود را مدیون قوانین و سنت‌هایی می‌دانیم که تنها به صورت ناکامل می‌فهمیم، تمام پیشرفت می‌باید مبتنی بر سنت باشد. ما باید به سنت اتکاء کنیم و تنها می‌توانیم با محصولات آن کار کنیم."

اتخاذ قوانین سوسیالیستی، اساساً در تضاد بنیادی با اصول اساسی مالکیت خصوصی و قراردادهای بوده که جوامع غربی را برای هزار سال اداره می‌کرد. این نمونه‌ای از تغییرات انقلابی است که نتیجه یک فرایند تکامل تدریجی طبیعی نیست؛ یعنی از درون سیستم شکل نگرفته است؛ اما در مقابل، از بین بردن سیستم برده داری در غرب، دقیقاً یک مرحله تکامل درونی است. یک رشد طبیعی ملتها درباره آزادی سیاسی و دارایی (مالکیت شخصی) که به طور ضمنی سالها در غرب حاکم بود؛ اما مدتها در انتظار تحول برای بروز و آشکار شدن، مانده بود.

بنابراین، همان‌گونه که گفته شد، در اینجا انسان‌ها با هم رقابت نمی‌کنند بلکه منظور قوانین، نهادها، سنت‌ها و فرهنگ‌ها است که با هم رقابت می‌کنند. گروه‌های مختلف انسانی، قوانین متفاوت رفتاری را دنبال می‌کنند که به شکل تنوع قوانین نسبتاً سازگار می‌مانند و

سعی می‌کنند گروه‌هایی را که از آنها پیروی کنند، حفظ نمایند، رشد و پیشرفت دهند و قوانینی که کمتر سازگار باشند، باعث می‌شود که گروه‌هایی که از آنها پیروی می‌کنند، ضعیف شوند و از بین بروند و یا عقب بمانند یا عملکرد نامناسبی نسبت به گروه‌هایی داشته باشند که از قوانین مناسب تری پیروی می‌کنند. در نتیجه، قوانین نسبتاً سازگار حفظ می‌شود و وسیعاً گسترش می‌یابد؛ اما قوانین کمتر سازگار، دوام نمی‌آورند یا از بین می‌روند.

قوانین و سنت‌هایی که موفق بودند موجب جذب پیروان سایر سنت‌هایی گردیدند که ناموفق بودند. بنابراین، ما مکانیزمی داریم که در خیلی از موارد، به موازات تکامل بیولوژیک داروین از طریق انتخاب طبیعی است که در آن، مناسب‌ترین سنت‌ها دوام می‌آورند، درحالی‌که آنهایی که نامناسب هستند، به حاشیه رانده و در نهایت از بین می‌روند. اما باید توجه داشت که این "دارونیسیم اجتماعی" نیست، آنگونه که معمولاً فهمیده می‌شود. در اینجا نه نژادها و نه انسان‌ها هستند که با هم رقابت می‌کنند و انتخاب می‌گردند بلکه سنت‌ها هستند. سنت‌ها به صورت ژنتیک منتقل نمی‌شوند بلکه همگی آنها وارد فرهنگ جوامع می‌شوند و هر انسان یا گروه انسان‌ها در اصل می‌تواند یک سنت معینی اتخاذ نماید؛ اما آنها نه نیاز دارند و نه آگاهانه به اثرات خوب و بد آنها واقف اند. یعنی مزایا و مضرات سیستم قوانین رفتاری معمولاً ناشناخته اند یا حتی غیر قابل فهم اند؛ چراکه به همان دلیلی که هایدک مطرح می‌کند، ما از قبل نمی‌توانیم تمام حوادث مناسب را که ممکن است یک مجموعه قوانین را سازگار و یا ناسازگار سازد، معین کنیم. در بهترین حالت اینها را تنها می‌توان بعد از وقوع یک واقعه فهمید؛ یعنی در نتیجه اینکه گروه‌های مختلف از قوانین مختلفی پیروی می‌کنند، می‌توان نتایج آنها را مشاهده نمود. حتی در آن زمان با توجه به پیچیده بودن کارهای انسان، ما همیشه تمام اثراتی را که پیروی از یک سنت دارد، نمی‌توانیم بفهمیم.

در نتیجه، دلایل آگاهانه که یک گروه قوانین معینی را اتخاذ می‌کنند، اغلب رابطه بسیار کمی نسبت به قوانینی دارند که موفق بوده اند. دلایل آگاهانه ممکن است مذهبی یا خرافاتی باشند. به همین دلیل، اشخاص روشنفکر تحصیل کرده و مدرن اغلب به صورت تحقیرآمیزی چنین قوانینی را غیرعقلایی و مردود می‌دانند؛ اما آنها با این کار از یک نکته مهم غافلند و اینکه آنچه مهم است، آن نیست که چرا مردم آگاهانه قوانین معینی را دنبال می‌کنند بلکه آنچه برای آنها مهم است، این است که گروه‌هایی که این قوانین را پیروی می‌کنند، چه مزایا و منافع خواهند برد؛ بدون توجه به اینکه آیا گروه‌هایی که از آنها پیروی می‌کنند، از رابطه این قوانین و مزایا، مطلع باشند.

لازم به ذکر است، هدف این نیست که "عقل" که گرانبهارترین دارایی انسان است، دست کم یا نادیده گرفته شود. اگر بر خودداری از کنترل‌های عمدی می‌شود و یا بر نظم‌های خودانگیخته و هدایت نشده تأکید می‌گردد، بدین معنی است که این ضرورت ایجاد شده تا استفاده از عقل به درستی صورت گیرد. اینکه تلاش شود تا از عقل سوء استفاده نشود و توان و

ظرفیت عقل انسان در برخورد با مسائل در کارهای روزانه، مد نظر قرار گیرد، خود به معنی استفاده از عقل است؛ اما تأکید بر محدودیت عقل چنین معنی نمی‌دهد که عقل کار مهم و مثبتی انجام نمی‌دهد. ما این مسأله را که عقل گرانبهاترین دارایی انسان است را زیر سؤال نمی‌بریم. تمام بحث ما این است که نشان دهیم این اعتقاد که عقل قدرت تام و مطلق دارد و می‌تواند آقا و ارباب خود باشد، و توسعه آن را کنترل کند، ممکن است در حقیقت آن را از بین ببرد.

آنچه در باره عقل گفته شده، در حقیقت دفاع از عقل در برابر سوء استفاده از آن توسط کسانی است که نمی‌دانند شرایط کارکرد مؤثر عقل و رشد و نمو آن چیست. آنچه در اینجا سعی شده که توجه خوانندگان را جلب نماید، این است که ما باید یاد بگیریم که از عقل به شکل هوشمندانه استفاده کنیم و برای این کار باید شرایط محیطی که اغلب غیرقابل کنترل و غیرعقلایی است و عقل می‌تواند در درون این محیط رشد کند و به درستی حفاظت گردد را درک کنیم. در اینجا، مخالفت با عقلانیت گراها نباید با نوعی دفاع از بی‌عقلی یا پناه بردن به عرفان یا خرافات تلقی شود. منظور این نیست که عقل را تعطیل کنیم و یا از آن دست کشیده شود بلکه بررسی عقلایی حوزه‌ای است که می‌خواهیم از قدرت عقل برای حل مسائل استفاده کنیم؛ جایی که می‌توانیم به توان عقل اعتماد بکنیم؛ اما نباید تصور کنیم، عقل از چنان قدرتی برخوردار است که می‌تواند در هر حوزه‌ای بهترین تصمیم را بگیرد و قدرت نامحدود دارد؛ آنگونه که نئوکلاسیک‌ها در مدل‌سازی خود ترسیم می‌کنند. استفاده درست از عقل، مستلزم این درک است که عقل چه نقشی می‌تواند در کارکرد جامعه‌ای ایفا کند که مبتنی بر همکاری چندین فکر و عقل جداگانه است. این بدان معنی است که قبل از اینکه بخواهیم جامعه را بازسازی کنیم، باید کارکرد آن را بفهمیم و توجه کنیم جایی که فکر می‌کنیم، می‌توانیم آن را بفهمیم، ممکن است در اشتباه باشیم.

چیزی را که باید بفهمیم، این است که تمدن انسان زندگی خود را دارد و تمام تلاش ما جهت بهبود مسائل باید در چارچوب کارکرد کلی آن باشد که ما نمی‌توانیم بر تمام آن کنترل داشته باشیم. رفتار ما باید مانند یک پزشک باشد و به صورت کلینیکی حسب مورد نسخه بنویسیم اما آنچه را که ما می‌خواهیم بهبود ببخشیم، باید در راستای کارکرد سایر اجزاء و نیروها باشد و نه در تقابل با آنها. ما باید اصلاحات گام به گام و مورد به مورد را دنبال کنیم نه اینکه کل آن را بخواهیم از نو بسازیم (نک: هایک، ۱۹۷۹: ۲۴۱).

صرف تداوم و بقاء یک سنت، دلیل خوب و قابل دفاعی ارائه می‌کند که حتماً سنتی که دوام آورده، کاری انجام می‌دهد و در جهت هدفی است. بنابراین، مکانیزم انتخاب طبیعی، این فرضیه را در بر دارد که سنتها کاری انجام می‌دهند حتی وقتی که ما دوست نداشته باشیم و یا نمی‌دانیم آن چیست. هیچ دلیلی ندارد که ما بگوییم چون ما نمی‌دانیم سنتها در جهت چه هدفی کار می‌کنند، پس کاری نمی‌کنند. بدون شک، سنتها نقش دارند، مسأله این است که

نباید در دامها گرفتار شد اما بهتر است، ارزیابی این مسأله را که آیا سنتها ناکارآمد و یا ناسازگارند را به کسانی واگذار کنیم که به آنها عمل می‌کنند و اجازه دهیم، آنها خود ببینند، آیا عدم سازگاری وجود دارد و با سنتهای بنیادی تر عدم انطباق وجود دارد یا خیر.

مسأله ای که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که ببینیم، سنتها چه مزایایی برای پیروان آنها ایجاد می‌کنند. سنتها ثابت نیستند تغییر می‌کنند؛ سنتهای بد و ناموفق، از بین می‌روند و سنتهای موفق، جای آنها را می‌گیرند. موفقیت و یا شکست نهادها از طریق موفقیت و شکست گروه‌هایی که از آنها پیروی می‌کنند، تعیین و معلوم می‌گردد.

مسأله مهم در خصوص فرایند تکاملی، این است که می‌توان دو تبیین متفاوت از آن ارائه نمود: یکی این‌که فرایند تکاملی را در چارچوب یک محیط معین ببینیم که در این حالت، دستاورد در چارچوب محدودیت‌هایی صورت می‌گیرد. روش دیگر این است که "فرایند تکاملی" در یک فضای بدون قید و شرط و آزاد صورت گیرد. در چنین شرایطی دستاورد نامعین است و می‌توان آن را تکاملی به معنی واقعی تعریف کرد. در این شرایط، قید و شرطی وجود ندارد و لذا دستاورد تعیین شده نیست. بنابراین، منظور از تکامل، در یک محیط بدون قید و شرط است و نه اینکه تکامل در چارچوب محیط معین با قید و بند، که در آن صورت، همان ساختگرایی معنی می‌دهد. توسعه درحقیقت، فرایند تکاملی در جامعه آزاد و بدون قید و محدودیت مبتنی بر قوانین عام و بی طرفانه است که تحقق می‌یابد، به طوری که در آن، شانس رسیدن به اهداف خود برای هر فردی که به صورت تصادفی انتخاب شود، در حداکثر ممکن قرار دارد (آرنولد^۱، ۱۹۸۰:۳۴۷).

ممکن است، این سؤال مطرح شود که نظریه سنت‌هایک تقدیرگرایانه است؛ یعنی آنگونه که میلر^۲ (۱۹۸۹:۳۱۴) گفته است، احترام به نتایج تحولات فرهنگی می‌باید در برگیرنده این مسأله باشد که "بهترین تضمینی که ما می‌توانیم بدهیم، این است که صبر کنیم و ببینیم چه می‌شود" و نه اینکه به‌طور فعال برای اجرای یک سیاست معینی تلاش کنیم، حتی از آن نوع سیاست‌هایی که خود‌هایک دوست دارد، اجرا شود؛ چراکه اگر فرض کنید، سوسیالیزم ناکارآمد است و بد عمل می‌کند، در آن صورت، خودبه‌خود با شکست مواجه می‌شود و اگر سیستم سرمایه داری بهتر باشد، در آن صورت، موفقیت و پیروزی آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. بنابراین در این حالت، نیاز به هیچ اقدامی نیست. در حقیقت اقدام، غیر قابل توجیه است؛ چرا که اگر ما مداخله کنیم، هرگز نمی‌توانیم مطمئن شویم که بهترین سیستم یعنی سیستمی که به صورت خودانگیخته بدون مداخله می‌تواند برقرار باشد؛ اما اشکال بحث در این است که نسبت به اینکه تکامل فرهنگی و بیولوژیک با هم و به موازات هم پیش می‌روند، بی‌توجه است.

واقعیت این است که انسان با عقل کامل و ثابت به دنیا نمی‌آید. به عبارت دیگر، عقل کامل یک ویژگی ارثی و ژنتیک نیست که از والدین به انسان منتقل شود. میراث ژنتیک، ظرفیت یادگیری را تعیین می‌کند، نه چیزی را که باید یاد گرفته شود. آموخته‌های انسان محصول مغز او نیست و از طریق ژن منتقل نمی‌شود. یادگیری یک عارضه بیولوژیک نیست. در حقیقت، در فرایند تکامل فرهنگی است که عقل شکل می‌گیرد (هایک، ۱۹۹۲: ۲۷-۱۶). چیزی که فکر نامیده می‌شود، با انسان متولد نمی‌شود یا چیزی نیست که در مغز تولید شود. فکر انسان تحت تأثیر محیطی است که انسان در آن رشد و پرورش می‌یابد که شامل خانواده و جامعه است. با در نظر گرفتن این واقعیت شروع کنیم که نیازی نیست که من یک دوره تاریخی تحولات بیولوژیکی منتظر بمانم، قبل از اینکه بتوانم قضاوت کنم که اگر من یک جمعیت از پنگوئن‌ها را به یک منطقه از استان سیستان و بلوچستان ببرم، حتی وقتی که بهترین مواد غذایی موردپسند آنها را هم از گیاهان و جانوران برایشان فراهم کنم، احتمالاً دوام نمی‌آورند. من صرفاً با نگاه به ظاهر فیزیکی آنها نمی‌توانم این را بدانم، البته من این پنگوئن‌ها را در آزمایشگاه طراحی و تولید نکرده‌ام. آنها تنها از طریق یک فرایند کور تحولات بیولوژیکی تولید شده‌اند و تنها با دانستن چیزی در باره آن فرایند و در باره محیطی که در آن، پنگوئن‌ها تکامل پیدا کرده‌اند و نوعاً زندگی می‌کنند. من می‌توانم که دورنما و چشم انداز محله و منطقه‌ای را که پنگوئن‌ها می‌توانند زندگی کنند، ترسیم کنم.

به همین ترتیب به صورت انفرادی، من نمی‌توانم تنها با نگاه بر بچه پنگوئن برای اول بار بفهمم و بدانم که دقیقاً به چه چیزی نیاز دارد تا دوام بیاورد، رشد کند و بالغ گردد؛ اما از طریق دانش عمومی درباره پنگوئن‌ها که توسعه می‌یابد، می‌توانم منطقاً نتیجه بگیرم که اگر یک پنگوئن را در قفس کنیم، از همان زمانی که به دنیا می‌آید و چیزی غیر از بیسکویت و شیر و خمیر و آب و غیره به او ندهیم، به نظر نمی‌رسد که به روش عادی و نرمال متناسب با حداکثر توان و ظرفیتش رشد کند؛ حتی اگر زنده بماند.

بنابراین اگر یک گروهی از پنگوئن‌ها را محصول فرایند تکاملی رقابتی در نظر بگیریم، با رقبای خارجی در نظر بگیریم یا به عنوان یک پنگوئن فردی که از طریق یک فرایند تکامل درونی رشد یابد، درحالی‌که درست است که ما نمی‌توانیم چنین حیوانی را از صفر طراحی کنیم، نمی‌توانیم درباره شرایطی که تحت آن، آنها دوام می‌آورند، بنشینیم و مشاهده کنیم که چه چیزی برای آنها بهترین است؛ اما با این وجود، با مشاهده آنها می‌توانیم نتایج قابل توجهی بگیریم و اقدامات معینی را بر آن اساس صورت دهیم. برای مثال، ما می‌توانیم منطقاً نسبت به انتقال پنگوئن‌ها به سیستان و بلوچستان یا نگهداری آنها در یک قفس برای تمام طول عمرشان مخالفت کنیم، اگر هدف ما تولید جمعیتی سالم و نرمال از پنگوئن‌ها باشد.

بنابراین قبل از اینکه بخواهیم به کاری که آنها انجام می‌دهند، اشاره کنیم، آنها باید در یک فرایند تکامل فرهنگی دوام بیاورند؛ چرا که ما آنها را طراحی نکرده‌ایم و از چنان توانی

برخوردار نیستیم که از قبل بدانیم که پنگوئن‌ها چه شکلی دارند و مشابه چه هستند و نیازهای آنها چیست؟ بلکه ما انسان‌ها مثل هر جاندار دیگری می‌توانیم پنگوئن‌ها را مشاهده کنیم، آنگونه که آنها برای میلیون‌ها سال زندگی می‌کرده‌اند و لذا به حد کافی دلیل و شواهد وجود دارد که نشان دهد، با توجه به ویژگی‌های بیولوژیکی شان پنگوئن‌ها چه کارهایی را می‌توانند انجام دهند و چه اثرات بدی خواهند داشت. وقتی که ما پنگوئن‌ها را با موجودات دیگری مانند فرساً شتر مقایسه می‌کنیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که حیوان از نوع اخیر، بهتر خود را سازگار کرده است.

به همین ترتیب، در مقایسه سوسیالیسم و سرمایه داری، با توجه به کارکرد نهادهای سرمایه داری، تمایل بیشتر به اقتصاد بازار در بین کشورها، نتایج و رفاه بیشتری که ایجاد کرده ما دلیل کافی داریم که نتیجه بگیریم، سیستم اخیر سازگارتر است؛ یا بهتر خود را منطبق می‌سازد. روند طبیعی رشد پنگوئن‌ها و اینکه ناهنجاری‌های آنها چه بوده، به همین ترتیب دانش ما در باره عناصر بنیادی سنت پایه و اساسی برای قضاوت در این مورد که توسعه آن درونی بوده و غیره، به دست می‌دهد. بنابراین، چیزی به صورت تقدیرگرایی در نظریه‌های وجود ندارد و ما می‌توانیم، عناصر مثبت سنت را بگیریم و عناصر منفی آن را اصلاح کنیم؛ اما در این تلاش ممکن است، شکست بخوریم. از نظر هایک، هیچ تضمینی نیست که حتی یک سنت درست بقاء و دوام داشته باشد. البته شکست یک سنت، می‌تواند ناشی از ناتوانی رقابت با یک سنت موفق بیرونی یا سنت موفق درونی دیگر باشد.

۴-۱. نهادهای رسمی: قوانین و مقررات

تکامل اجتماعی، از این نظر حائز اهمیت است که قوانین را می‌سازند. اصل قانون است که به مرور از طریق آزمون و خطا تکامل می‌یابد و در برگیرنده اطلاعات و دانش زیادی است. قوانین در بلندمدت، تثبیت می‌شوند و بنابراین، از آزمون گذشت زمان سر بلند بیرون می‌آیند.

هایک می‌پذیرد که قوانین غیررسمی که مبتنی بر رسومات هستند، به تدریج و آهستگی از طریق آزمون و خطا در نهایت به عنوان نهادهای رسمی توسط دولت سازماندهی می‌شوند. حتی در یک نظم اجتماعی خودانگیخته، زمانی می‌رسد که جامعه مکانیزمی را می‌سازد که قوانین رفتاری تکامل یافته را فرموله می‌کند. دادگاه‌ها، نهادها و دستگاه‌های دولتی، قوانینی را به اجرا می‌گذارند که از طریق کدهای قانونی، سیستمی شده است؛ به علاوه، یک نظم قانونی به‌طور مداوم از طریق دادگاه‌ها و مجلس تغییر می‌کنند. در چارچوب مرزهای "کاسموس قوانین"، کلنجار رفتن قضاوت و نمایندگان مجلس، بخشی از فرایند گزینش و سازگاری در نظم خودانگیخته است (هایک، کتاب اول، ۱۹۹۸: ۸۸، ۱۰۰ و ۱۹۸).

قانون چیزی متفاوت از مقررات است. مقررات مصنوع و دست ساز انسان است و فاقد دانش و تجربیاتی است که در قانون وجود دارد. هر حرکت یا انحراف از قانون اوضاع را بدتر می‌کند؛

یعنی انحراف از قانون یا به آنارشی منجر می‌شود و یا به مقرراتی می‌انجامد که هر دو نامناسب هستند. باید توجه داشت، همان‌گونه که هایک گفته است:

"مقررات به انسان ابزار قدرت بزرگی اعطا می‌کند که با کمک آنها باید به چیزهای خوبی برسند. اما انسان‌ها هنوز به حد کافی یاد نگرفته‌اند که چیزی را کنترل کنند که ممکن است موجب مصیبت شوند. همین در مورد آنارشی نیز صحیح است (هایک، کتاب اول، ۱۹۹۸: ۸۸، ۱۰۰ و ۱۹۸).".

از نظر هایک یک جامعه باز، جامعه‌ای است که در آن هر فردی که به‌طور تصادفی انتخاب گردد، از حقوق و شانس برابر و مشابه دیگران برخوردار است. هایک می‌نویسد که "آزادی این معنی را می‌دهد که ما تا اندازه‌ای سرنوشت خود را به نیروهای بسپاریم که بر روی آنها کنترلی نداریم؛ یعنی به نظم خودانگیخته واگذار کنیم (هایک، کتاب دوم، ۱۹۹۸: ۱۳۲). در یک نظم خودانگیخته، انسان نه تنها بدون جبر و زور می‌تواند از تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای خود استفاده کند، بلکه همچنین از دانش و پیشرفت علمی دیگران نیز نفع می‌برد (هایک، کتاب دوم، ۱۹۹۸: ۱۱۴).".

فرایند تکاملی در یک محیط، نامعلوم و یا نامعین است که اهمیت دارد؛ زیرا در جایی با شرایط نامعین، دستاورد هم نامعین است و این برای تکامل اهمیت دارد. بنابراین تکامل، به معنی تغییر و تحول در یک محیط نامعلوم است. تکامل هیچ هدفی را تضمین نمی‌کند. کارکرد بازار رقابتی مستلزم وجود قوانین کلی عمومی و انتزاعی است. برخی نهادهای معین مانند پول، قانون، بازار و مجری اطلاع‌رسانی برای کارکرد اقتصاد بسیار ضروری هستند و بخش خصوصی ممکن است، تمایلی به فراهم کردن آنها نداشته باشد. اینجا است که دولت باید سیستم حقوقی را به نحوی طراحی کند که با نظم خودانگیخته بازار سازگار باشد و آن را تکمیل کند؛ نه اینکه دولت جای بازار را بگیرد. توزیع و انتشار اطلاعات در این رابطه، بسیار مهم است (هایک، ۱۹۸۶: ۳۶؛ ۱۹۹۸، کتاب دوم: ۱۱۷). او می‌نویسد:

"سنتها و رسومی که به‌طور آزاد و بدون جبر و زور در یک جامعه توسعه می‌یابند، قوانینی انعطاف‌پذیرند. آنها معمولاً قوانینی قابل اجرا هستند که در جامعه رعایت می‌شوند. این باعث می‌گردد تا به درجه بالایی، رفتار دیگران قابل پیش‌بینی باشد. تمایل به پیروی از چنین قوانینی نه صرفاً تا زمانی که شخص دلیلی برای این کار داشته باشد، بلکه تا زمانی که دلیلی برای عدم انجام آن ندارد، شرط اساسی برای تکامل تدریجی و بهبود قوانین و ارتباطات اجتماعی است" (هایک، ۱۹۵۸: ۲۳).

هایک در جایی دیگر، می‌نویسد:

"نظمی را که ما نمی‌توانیم بهبود ببخشیم و هرگونه تلاش عمدی و آگاهانه برای ایجاد تغییر در هر یک از قسمت‌های آن، موجب بهم خوردن آن نظم می‌شود. تنها راهی که می‌توانیم به‌طور مؤثر آن را بهبود ببخشیم، این است که قوانین تجریدی یا انتزاعی را از طریق تغییر و تحول قواعد رفتاری که در تناقض با سنتها نباشند، برای هدایت افراد بهبود ببخشیم" (هایک، ۱۹۷۸: ۳۲).

منظور از قوانین تجریدی یا انتزاعی قوانین بی‌طرف است. این البته مهندسی کردن نیست؛ چراکه مهندسی کردن به معنی برای دیگران یا به جای دیگران تصمیم گرفتن است؛ اما انجام تغییرات جزئی که فرد خود انجام می‌دهد، ربطی به مهندسی کردن اجتماعی ندارد. این یک کار فردی است (پوپر^۱، ۱۹۵۸؛ ۱۹۴۸: ۲۸۵).

البته در اینجا یک تفاوتی بین نظریه هایک و نظریه پوپر وجود دارد. پوپر معتقد است که عقل انسان باعث می‌شود که از اشتباهات عبرت بگیرد و با تغییرات جزئی در قوانین سعی می‌کند، جامعه بهتری بسازد؛ یعنی فرد فعالانه محیط اطراف را مساعد می‌سازد؛ اما هایک متفاوت فکر می‌کند. او معتقد است: "مغز ارگان و اندامی است که ما را قادر می‌سازد تا فرهنگ را بفهمیم؛ نه اینکه آن را طراحی کنیم" (هایک، ۱۹۷۸: ۸).

۵. نتیجه‌گیری

توسعه فرایندی تدریجی، خودانگیخته و مبتنی بر بنیان‌های نهادی تکاملی است. این تحولات خودجوش بوده و نیروی حرکتی خود را دارند. آنها تحت تأثیر نیروی خارجی به صورت مکانیکی حرکت نمی‌کنند. نهادهای جامعه انسانی تا حد زیادی نتیجه عمل و کردار انسان هستند، اما نه طرح انسانی. آنها بلکه به دلیل بقای نهادهای موفق بوده‌اند. به عبارت دیگر، براساس آزمون و خطا است که تکامل اجتماعی شکل می‌گیرد. در فرایند تکاملی، این افراد و یا نژادها نیستند که با هم رقابت می‌کنند و انتخاب می‌شوند، بلکه سنتها هستند که از طریق ژنتیک منتقل نمی‌شوند. در تکامل اجتماعی، عامل کلیدی انتخاب ویژگی‌های فیزیکی و وراثتی افراد نیست، بلکه ویژگی اکتسابی آنها است. این ابتکار، طرح یک شخص نبود که نهادهای را انعطاف پذیر ساخته، بلکه نهادهای و فرهنگ‌ها با دوام خود، طی نسل‌ها موفقیت‌شان را نشان می‌دهند. در نتیجه، هر تلاشی از طرف دولت جهت مهندسی کردن این تحولات به صورت مکانیکی، توسعه را از مسیر تکاملی آن منحرف می‌سازد.

منابع

- یوسفی، محمد قلی. (۱۳۸۸). *استراتژی‌های رشد و توسعه اقتصادی*. تهران: نشر نی.
- یوسفی، محمد قلی. (۱۳۹۲). *بنیان‌های نهادی اقتصاد آزاد*. تهران: نشر نهادگرا.
- یوسفی، محمد قلی. (الف ۱۳۹۶). *خطاهای فکری علم اقتصاد*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی (ره).
- یوسفی، محمد قلی. (ب ۱۳۹۶). *نئوکلاسیکها و سوسیالیستها: علیه بازار و لیبرالیزم اقتصادی*. سیاست‌گذاری پیشرفت اقتصادی، ۵(۲): ۴۱-۹.
- Arnold, R. A. (1980). Hayek and institutional evolution. *The Journal of Libertarian Studies*, 4(4), 341-352.
- Boettke, P. J. (1996). Why culture matters. *Calculation and coordination: essays on socialism and transitional political economy*, 248-265.
- Chesterton, G. K. (1956). *Saint Thomas of Aquinas*. New York: Doubleday.
- Clifford, W. K. (1879). *Lectures and essays*, vol. Leslie Stephen and Frederick Pollard.
- Commons, J. R. (1924). *Legal foundations of capitalism* (Vol. 31). Transaction Publishers.
- Commons, J. R. (1931). Institutional economics. *American Economic Review*, 21, 648-657.
- Commons, J. R. (1934). *Institutional Economics—Its Place in Political Economy*, New York: Macmillan.
- Hayek, F. A. (1958). Freedom, reason and tradition. *Ethics*, 68 (4), 229-245.
- Hayek, F. A. (1976). *Studies in philosophy, politics and economics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hayek, F. A. (1978). *New studies in philosophy, politics and economics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hayek, F. A. (1979). *The Counter Revolution of Science*, The Free Press of Glencoe, Collier-Macmillan Ltd, London.
- Hayek, F. A. (1986). *The road to serfdom*. Chicago: University of Chicago press.
- Hayek, F. A. (1992). *The fatal conceit*. London and Chicago: University of Chicago Press & Routledge.
- Hayek, F. A. (1998). *Law, legislation and liberty*. (Vol. 1), Rules and Order, Chicago: Chicago University Press.
- Hodgson, G. M. (2002). Darwinism in economics: From analogy to ontology. *Journal of Evolutionary Economics*, 12, 259-281.
- Hume, D. (1748). *An Enquiry Concerning the Principle of Morals*. London: J.B. Bebbington Book Sellers Row, Strand, W.C.
- Kasper, W., & Streit, M. E. (1998). *Institutional economics: social order and public policy*. Northampton, Mass: Edward Elgar.
- Miller, D. (1989). The fatalistic conceit. *Critical Review*, 3(2), 310-323.
- Mises, L. V. (1966). *Human Action: A Treatise on Economics*. Auburn: Ludwig Von Mises-Institute.
- Mises, L. V. (2006). *The Ultimate Foundation of Economic Science: An Essay on Method*. D. Van Nostrand Company.
- North D. C. (1990). *Institutions, Institutional Changes and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- North D.C. (1994). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University Press.

- North D. C. (2005). *Understanding the Process of Economic Change*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- North, D. C., & Thoms, R. P. (1973). *The Rise of Western World*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pejovich, S. S. (2003). Understanding the transaction costs of transition: it's the culture, stupid. *The Review of Austrian Economics*, 16(4), 347-361.
- Platteau, J. P. (2000). *Institutions, Social Norms, and Economic Development* (Vol. 1). Psychology Press.
- Popper, K. R. (1958). *The Open Society and Its Enemies*. London.
- Schumpeter, J. (1934). *The theory of economic development*. Harvard University Press. Cambridge, MA.
- Scott, J. C. (1998). *Seeing like a state: How certain schemes to improve the human condition have failed*. Yale University Press.
- Vaclaw, K. (1998). *The Rise of Market Liberalism*. forward, the revolution in development economics, edited by James Dorn, Steve H. Hanke and Alan. A. Walters.
- Veblen, T. B. (1899a). *The Theory of the Leisure Class: An Economic Study in the Evolution of Institutions*. New York: Macmillan.
- Veblen, T. B. (1899b). The preconceptions of economic science: I. *Quarterly Journal of Economics*, 13(2), 121-150.
- Veblen, T. B. (1919). *The Place of Science in Modern Civilization*. New York: The Viking Press.
- Veblen, T. B. (2010). Why is economic not an evolutionary science?. *Quarterly Journal of Economics*, 12(4), 373-397. Reprinted in *Economic Issues*, 12(2), 41-69.
- Yousefi, M. (2009). *Strategies of Growth and Development*, Tehran: Nay Publisher (in Persian).
- Yousefi, M. (2013). *Institutional Foundation of Free Economics*, Tehran: Nashr Nehadgara (in Persian)
- Yousefi, M. (2017). *Thinking Errors in Economics*, Tehran: Allameh Tabatabai University Press. (in Persian)
- Yousefi, M. (2017). Neoclassical and socialist economics: market and economic liberalism, *Quarterly Journal of Economic Development Policy*, 5 (2), 9-41 (in Persian).